

ورزش، افیون توده‌ها

چندی پیش یکی از دوستان می‌گفت که در طول مسابقات جام جهانی اخیر، « ایران یک ماه تمام به حال اغما فرو رفت ». می‌دانیم که این اغما گستره‌ای جهانی داشت. آیا می‌توان این پدیده‌ی پیچیده را در معرض نظریه‌ی انتقادی قرار داد؟ آیا طرح این پرسش به سختیِ رویشِ گلی خراشکن در میان صخره‌های عادات و اعتقادات نیست؟

ویلهم رایش در سرلوحه‌ی یکی از کتاب‌هایش این عبارت از گوته را آورده است:

« دشوارترین کار چیست؟ آنچه آسان‌ترین کار پنداشته می‌شود: دیدنِ آنچه در برابر دیدگان ماست. »

از سوی دیگر، در روانکاوی دو مفهوم اساسی کاربرد دارد:

۱. Verneinung (آلمانی)؛ négation یا dénégation (فرانسوی)؛

negation (انگلیسی)؛

۲. Verleugnung (آلمانی)؛ déni (de la réalité) (فرانسوی)؛ disavowal

یا denial (انگلیسی)؛

در *واژه‌نامه‌ی روانکاوی*، که کتاب مرجع و معتبری به زبان فرانسوی، و کار مشترک دو روانکاو مشهور، ژ. لَه‌پلاننش و ژ.ب. پونتالیس، است چندین صفحه به توضیح و تشریح و تاریخچه‌ی این دو مفهوم اختصاص یافته است. ما در این مختصر بررسی زبان‌شناختی در راستای معادل‌یابی فارسی برای این دو مفهوم را کنار می‌گذاریم و فقط به همین بسنده می‌کنیم که در هر دو مورد با مدلولی سر و کار داریم که معنایی نزدیک به حاشا و انکارکردن در ارتباط با مقاومت در ساختار روانی برای پذیرفتن و اذعان‌کردن دارد.

لابیرنت و هزارتوی پُرکشاکشِ عواطف و غلیان‌های عاطفی زمینه‌ای است که نه تنها در شناختن دنیای درونی و روانی فرد بلکه در واکاوی پدیده‌های اجتماعی نیز نباید نادیده و کم‌اهمیت انگاشته شود. کانونِ نظری جریان موسوم به فرویدی – مارکسیستی (که البته بیشتر حاصلِ بدعت‌ها و دگراندیشی‌ها در قبالِ « مکتب » رسمی فرویدیسم بوده و هست) همین شناخت ریشه‌ای و رادیکال، یا نگاه مرکب، در قبال رابطه‌ی انسان و روان، جامعه و تاریخ است.

فقط با اتکا و استناد به چنین شناخت و نگرش همه‌جانبه‌ای می‌توان به پدیده‌های بفرنج و گره‌خوردگی‌های کور در اعماق فردی و اجتماعی پرداخت.

اگر نقد و بررسی عللی حاشا و انکارکردن واقعیت در ارتباط با کارکرد آن در استمرار و تضمین منافع انضمامی افراد و طبقات فرادست، یعنی داراییان و برخورداران از مواهب اجتماعی کار آسانی است، بررسی همین پدیده در افراد و طبقات فرودست، محرومان، تهی‌دستان و نادارها، بسیار پیچیده‌تر، و در عین حال ضروری‌تر، است.

برای مثال، حاشا کردن جنایات رژیم‌های برآمده از استالینیسم و مائوئیسم از سوی دستگاه پروپاگاندا و ایده‌ئولوگ‌های ذینفع در آن رژیم‌ها پدیده‌ی عجیبی نیست، اما این‌که توده‌ی انبوهی بیرون از دایره‌ی منافع و مواهب آن رژیم‌ها سال‌های سال از پذیرفتن بدیهیات سر باز زنند، با عقلانیت و استدلال عقلایی قابل توضیح نیست.

گسترش و ریشه‌دواندن ایده‌ئولوژی ورزشی، و به‌ویژه دلبستگی و علاقه به فوتبال برپایه‌ی مکانیسم‌های عاطفی و تبدیلی شدن‌اش به پدیده‌ای توده‌ای، نمونه‌ای بارز از پیچیدگی کارکردهای عاطفی در مناسبات اجتماعی است.

- اصطلاح لاتینی *Panem et circenses*، به معنی « نان و سیرک‌بازی »، از یکی از متن‌های شاعر هجویه‌سرای لاتینی، ژوونال، اقتباس شده است. این عبارت در روم باستان در نقد و نکوهش کاربرد عامدانه‌ی توزیع نان و برگزاری بازی‌های سیرک به کار می‌رفت. هدف از توزیع نان بخور و نمیر و برگزاری بازی‌ها توسط امپراتورهای رومی راضی و مطیع نگاه‌داشتن مردم بود.

این اصطلاح امروزه نیز در موردهایی به کار می‌رود که بخواهند رابطه‌ی کج و معوج میان مردم و حاکمیت سیاسی را نشان دهند. یعنی از یک‌سو مردمی که به تأمین خورد و خوراک روزانه‌شان و مقداری تفریح و سرگرمی رضایت می‌دهند و دیگر دغدغه‌ی مطالبات اساسی در عرصه‌ی سرنوشت فردی و جمعی‌شان را ندارند. و از سوی دیگر حکومتی که با سخنان و برنامه‌های پوپولیستی در راه « زندگی راحت و سعادت‌آمیز » مردم را رام می‌کند.

- عبارت « ماشین‌واره‌ی هیولایی سرگرمی و تفریحات » را تئودور آدورنو در بند ۹۱ از کتاب « *مینیمال مورالیا*، بازاندیشی‌هایی درباره‌ی زندگی مثله‌شده » به کار برده است. این کتاب با عنوان « اخلاق صغیر » توسط حمیدرضا فرازنده از روی نسخه‌ی انگلیسی آن به فارسی ترجمه شده است.

« جباریت ورزشی - نظریه انتقادی درباره‌ی گونه‌ای از افیون مردم » نام کتابی است نوشته‌ی ژان - ماری برُوم، که در سال ۲۰۰۶ در فرانسه منتشر شده است. محتوای این کتاب در پشت جلد آن چنین خلاصه شده است:

« ورزشی‌شدن تعمیم‌یافته‌ی فضای عمومی در دل جهان‌گیرشدن کاپیتالیستی یکی از فرجام‌یافته‌ترین نمودهای بی‌حس‌سازی آگاهی‌هاست. حضور همه‌جایی تبلیغات نمایش ورزشی، تکثیربازی انواع خشونت‌ها، فسادها، دوپینگ‌ها و دستکاری‌های بیولوژیک، ابزارسازی از آگاهی کاذب ورزشی در پوشش راه و روش درست سیاسی (« ورزش - فرهنگ »، « ورزش - ادغام اجتماعی »، « ورزش - رهایی » نمایان‌گر جوهره‌ی ورزش - افیون است، پروپاگاندا‌ی توده‌ای از طریق همه‌ی کانال‌های صنعت سرگرم‌سازی.

جباریت ورزشی، که استبدادهای گوناگون، دولت‌های توتالیتر و نظام‌های پلیسی همواره آن را همچون ساختاری از کنترل سیاسی گرامی داشته‌اند، امروزه در رشته‌ی بی‌پایان " سیرک‌بازی‌ها" پی تثبیت شده است که در آنها پوپولیسم، از خودبیگانگی فرهنگی و بندگی خودخواسته تقویت می‌شود. غوغاهای طنین‌افکن در استادیوم‌ها، " سینه‌چاک دادن‌ها"، " شیفتگی‌ها" و " ارتعاش‌های جمعی " در عرصه‌ی ورزش، که این‌همه توسط ایده‌ئولوگ‌های پُست‌مدرن با تساهل بسیار تجلیل می‌شود، نه فقط به‌هیچ‌رو نمودی از " دموکراسی برابری‌محور" نیست بلکه به شکل جدیدی از تعصب‌ورزی انجامیده است: تعصب‌ورزی انبوهه‌ی جمعیت پُرغوغا، کیش کارآمدی ورزشی، خرفت‌سازی مردم از طریق " ماشین‌واره‌ی هیولایی سرگرمی و تفریحات ". «

۱- تابوی فوتبال

چندان مبالغه‌آمیز نیست اگر نقش و وزنه‌ی نهادهای ورزشی و به‌ویژه فوتبال را، چه در مقیاس بین‌المللی و چه در ایران، همانند و هموزن نهاد دین بدانیم. کیش فوتبال یا فوتبال‌پرستی امروزه همه‌ی مرزهای ملی و عقیدتی را درنوردیده و به یک « پدیده‌ی اجتماعی تام »، بنا به معنای جامعه‌شناختی این اصطلاح، در گستره‌ی جهان تبدیل شده است.

از سوی دیگر، اکنون چندین دهه است که فوتبال دیگر چهره‌ی " معصوم " خود را از دست داده و شیفته‌ترین طرفداران و دوستداران این ورزش نیز اذعان دارند که قانقاریای پول، سودجویی، و آلت دست‌سازی، معامله‌گری فساد و مافیابازی، این پدیده را به رکنی اصلی در بطن مناسبات سرمایه‌دارانه تبدیل کرده است.

پرسش این است که چه عوامل ظریف و پیچیده‌ای باعث شده تا، به رغم اذعان به شواهد و مصداق‌های مبرهن از نقش و کارکردِ نهادهای فوتبال در حفظ مناسبات سطله‌گری، حتا ناقدان ستم‌گری و سرمایه‌داری نیز نتوانسته‌اند از بند تعلق خاطر به فوتبال رها شوند و این پدیده را در تمامیت آن و به‌طور ریشه‌ای نقد کنند.

شاید یکی از گویاترین نمونه‌های این رویکرد کتابی باشد که ادواردو گالائانو به نام «فوتبال در آفتاب و سایه» (ترجمه‌ی فارسی از اکبر معصومی‌بیگی) نوشته است. گالائانو که به خاطر مواضع و مبارزات سیاسی چپ‌گرایانه و آثار ادبی‌اش از شهرت و محبوبیت گسترده‌ای برخوردار است، این کتاب را در بیان عشق و دلبستگی عمیق‌اش به فوتبال نوشته است. او به رغم نکته‌های بسیاری که در تأیید آلودگی فوتبال به پول، قدرت و استبداد در این کتاب آورده اما نتوانسته از چنگ تناقض و دوپهلوگویی خلاص شود و واقعیت امروزه‌ی فوتبال را نه همچون پدیده‌ای منحرف و صادره‌شده توسط روابط مافیایی سرمایه‌داری بلکه به‌عنوان کارکرد خود سرمایه‌داری، به‌مثابه شرط وجودی فوتبال موجود، بنگرد.

۲- نظریه‌ی انتقادی در قبال ورزش به طور عام و فوتبال به‌طور خاص

پایه‌ریزی نظریه‌ی انتقادی ورزش، متأثر از مکتب فرانکفورت و جریان فرویدی - مارکسیستی، در فرانسه مدیون کوشش‌های تقریباً پنجاه‌ساله‌ی ژان - ماری بروم Jean-Marie Brohm است. یکی از جامع‌ترین کتاب‌هایی که او با همکاری مارک پره‌لمن Marc Perelman در نقد فوتبال نوشته است، «فوتبال، یک طاعون عاطفی» نام دارد. "طاعون عاطفی" مفهومی است که روانکاو مارکسیست آلمانی، ویلهلم رایش در نقد و واکاوی علل پیدایش فاشیسم در آلمان به کار برده است. ژان - ماری بروم با یادآوری داده‌های تاریخی، همچون بازی‌های المپیک ۱۹۳۶ در برلین و تأثیر آن در تحکیم قدرت‌یابی هیتلر، یا جام جهانی فوتبال در ۱۹۷۸ در آرژانتین و تأثیر روانی آن در لاپوشانی جنایت‌های دیکتاتوری حاکم بر کشور، و از سوی دیگر، با استناد به تحلیل‌های ویلهلم رایش در روان‌شناسی توده‌ای فاشیسم، مفهوم طاعون عاطفی را همچون کلیدی برای گشودن ابعاد بغرنج و پنهان‌مانده‌ی پدیده‌ی فوتبال در جهان معاصر به کار می‌گیرد.

خطوط اصلی این نقد و پژوهش در کتاب یادشده را می‌توان چنین خلاصه کرد:

ادبیات آکنده از مدح و ستایش فوتبال تا کنون بسیار رواج داشته است. انواع آثار حماسی - غنایی، ایده‌ئولوژیک، مستندسازانه و رویدادنگارانه مدام منتشر و به سرعت فراموش می‌شوند. تکرار مضمون‌هایی چون جنون فوتبال، عشق فوتبال، سیاره‌ی فوتبال، روند مشروعیت‌دهی و سرگرم‌سازی، همراه با کلیشه‌سازی و

عرضه محصولات جنبی برای استفاده‌ی مصرف‌کنندگان فوتبال، این آثار را به پروپاگاندا‌ی محض و تبلیغات مسلکی تبدیل کرده است.

شماری از دانشگاهیان، تاریخ‌شناسان، جامعه‌شناسان، اقتصاددانان، قوم‌شناسان و سایر کارشناسان، فوتبال را به موضوع پژوهش‌های گوناگون تبدیل کرده و نوعی «فوتبال‌شناسی» رسمی به راه انداخته‌اند.

البته تاریخ فوتبال می‌تواند همچون یکی از عوامل در بررسی جوامع معاصر به کار گرفته شود، منتها این تاریخ نباید به تاریخ تحول فنون ورزشی فروکاسته شود، یعنی نوعی رویدادنگاری درباره‌ی رکوردهای ورزشی، قهرمانان ورزشی، الگوهای تاکتیک بازی، داور و قواعد بازی، بایگانی مسابقات بین‌المللی، تک‌نگاری درباره‌ی «تیم‌های اسطوره‌ای»، زندگی‌نامه‌ی «بازیکنان بزرگ»، ترکیب کمیته‌های مدیریت کنفدراسیون‌ها، تعداد تماشاگران در استادیوم‌ها در تعطیلات آخر هفته، قیمت بلیط‌های ورودی، تحول جایگاه حرفه‌ای - اجتماعی تماشاگران و شاخص‌هایی از این دست. این گونه بررسی‌ها بی‌شک برای مدیران و نهادهایی که فوتبال - تجارت، یا فوتبال - نمایش را همچون شرکتی سرمایه‌دارانه اداره می‌کنند مفید است اما به‌هیچ‌رو اجازه نمی‌دهد ماهیت جنگی و اصلی فوتبال، یعنی منطق کالایی و کارکردهای سیاسی - ارتجاعی آن فهمیده شود.

آنچه باید شناخته و نقد شود، سراب تحریف و رازآمیزسازی است که فوتبال را در بر گرفته است. دار و دسته‌ی روشنفکران فوتبالیست و فوتبالیست‌های روشنفکر مدام تصاویر و تعبیری پر رنگ و لعاب از فوتبال به مثابه واقعیتی موجود ارائه می‌دهند.

اما نظریه‌ی متکی بر اندیشه‌ی انتقادی با استناد به ماکس هورکهایمر وظیفه‌ی خود را نه خدمت به واقعیت موجود بل که آشکارسازی جوانب و ابعاد پنهان نگاه‌داشته‌شده‌ی آن می‌داند.

این چهره‌ی پنهان‌مانده در مورد فوتبال، چهره‌ای دوگانه است: از یک سو واقعیات سانسور شده، و واپس‌رانده شده، واقعیات عادی و معمولی نهاد فوتبال را تشکیل می‌دهند: فساد، معامله‌گری، زد و بند، تقلب، و نیز اشکال گوناگون خشونت، دوپینگ، بیگانه‌هراسی، نژادپرستی، همدستی با رژیم‌های توتالیتر و پلیسی، نه تنها شکل‌های "انحرافی" یا جعل‌شده‌ی فوتبال نیستند بلکه گوهر و سرشت فوتبال - نمایش را می‌سازند.

از سوی دیگر، همین واقعیات مرتباً یا کوچک و بی‌اهمیت وانموده می‌شوند یا همراه با حسن‌تعبیر مفسران و تحلیل‌گران ارائه می‌شوند. گاهی نیز که افشاگری‌ها این واقعیات را به مشکل و خیمی در عرصه‌ی نظم و افکار عمومی

تبدیل می‌کند، دم و دستگاہ‌های تبلیغاتی فوتبال آن‌ها را در امواج شور و شغف و شعارهای طرفداران غرق می‌سازد.

برخلاف ایده‌ئولوگ‌های تقسیم‌کار که جنبه‌های مختلف فوتبال را (فوتبال را از سیاست، طرفداران " واقعی " را از متعصب‌ها و هولیگان‌ها) از هم جدا می‌کنند، نظریه‌ی انتقادی ورزش برپایه‌ی اصلی بنیادی دیالکتیکِ تمامیتِ انضمامی، فوتبال را پدیده‌ی اجتماعی تام و تمام و شامل تمامیت درونی و بیرونی در نظر می‌گیرد. همه‌ی سازه‌های نهادی، اقتصادی، سیاسی، روانی - اجتماعی، رانشی و غیره در فوتبال با هم در تعامل‌اند.

بنابراین فوتبال - نمایش یک " بازیِ جمعی " صرف نیست، بلکه سیاستی است برای قالب‌دهیِ رانش‌های توده‌ها، ابزاری است برای کنترل اجتماعی و نوعی مسموم‌سازی ایده‌ئولوریک است که تمامی فضای جامعه را اشباع کرده است.

کارکردِ تهییج و ایجاد شور و شوق در توده‌ها از طریق فوتبال، همواره با نوعی فرارِ خیالی، یا به قول اریک فروم، « سوپاپِ گریز » همراه است که با اشاعه‌ی آگاهی کاذب هم‌رنگی اجتماعی میان اتومات‌ها، آدم‌آهنی یا آدمک‌های کوک‌شده، را دامن می‌زند.

سمیه خواجه‌وندی - بهروز صفدری

<http://www.behrouzsafdari.com/>